

و بالضم باو فتح صاد موصیعت و یقین بیای و دانای و دیدن و در آن  
و آنچه در اول خطو کند **بما** بیاینها می جنبای روشن **بمسیر** سنا و  
**بوصیر** دای است بصر و از آنجا است صاحب قیصه برده و یکای می است  
بالفتح فتح فتح و رخ و آنکه باطل و پدید شدن خون و بدین معنی بظهور  
آمده است و یقین بر کشکی و دانت و میرت و قربانی نمودن و سطل  
نعوت و سخت شاد شدن و کرامت داشتن جزای که کرامت داشته باشد  
**بظرف** الفتح بلدی میان دول شریح و نظارة الشفاعة بلدی میان لب الا  
که اندکی دراز شود و آن مرد را بظهور آنند **بفتح** سرکین کتر و کوسید و  
سرکین انگیزان آن **بفتح** الفتح و آنکه شتر خواره ز و خوله ماده و معنی کانه  
هر چه بار دارد و **بفتح** زو رفتن و پروین و بر این معنی باران و پدید آوردن  
آن مراریدن را **بفتح** الفتح آب خوردن شتر و بر آب شدن از آن و  
پیمای شنگی شتر که در آن میرد و آب بد کشکی فریاد خیزد مارا او در  
سخت از باران و بدین معنی لیکن غنم نیز آمده **بفتح** و بالفتح شتر است میان  
هرات و سرخس مغرب کوشور یعنی حضرت صالح و منسوب بدانجا را **بفتح**  
و محی السنه بگوی صاحب بیعاج و شرح السنه از آنجا است **بفتح** الفتح شتر است  
و فرایح کردن و ماندن شدن و تکلف و دشمنی تنگ بدیدن کا و کوشیدن  
چشم می از بیدن و نظر کردن بدید موضع آب از زمین و تشخیص کا و یکی دیسار  
ماده یا زبتر واحد **بفتح** ابر کاوان یا شبانان و در دیسار علم و دیسار مال و زبتر  
و کیت در کوشه چشم و لقب ابو جعفر محمد بن علی بن حسین رضی الله عنهم  
تجر او در علم **بفتح** الفتح و نشاید قاف صاحب کا و قاف و او نیست و محبت  
بمال علاج که در دنیا جنیان بسیاری باشند و از بکر و بار بچه است که در آن حرب را

طل

بفتح

**قب** کاوان و جامه که بشکافند و بی استین پوشند و شتر ماده که از برای آوردن  
بجست کم او را شتر گفته اند و هر چه او را بشکافند **بفتح** الفتح و شتر و زن  
که یک شتر پیش تراده باشد و بجز شترین که پس از وی افزون تر از او باشد  
اول بر خیزی و هر که یکی را کند آن میسر نشده و کاوی که بار بر شتر نشاند و شتر  
و کشند الکاحج و الفتح شتر جوان یا شتر بچه و نام فید است و فیدن نام دوی کا  
و جرحهای آنکس و الفتح و کاف مرد کا چیز **بفتح** الفتح و بر جاس است و  
کردن و با مداد رفتن **بفتح** باران اصل و در دریا نهر جاری و ما کوره بود و کاس  
و با فرسی از راه فراه گویند **بفتح** و مالک الله شد در جسد و در و شاه  
زیرا دشمن اندر سناست معروف که با فرسی از راه بود گویند و فیدن یعنی ما کوره  
لام شد و نیز آمده **بفتح** الفتح شتر است بسیار و در راه حیث حال که عامه آنرا **بفتح**  
**بفتح** الفتح مخفف بوا الفتح و غیره در فید است از شتر بچه **بفتح** الفتح که در راه  
که جای بسین کشتی باشد **بفتح** الفتح تا جری که شتر کاها در و باقیقت کردن  
بفر و شتر و آنکه خود و فرقت جوارز نموده باشد **بفتح** الفتح که شتر در میان  
که بلوی آنست که یک است بنا می **بفتح** الفتح از نمودن و کار شتران مالک و مالک  
شدگان بدین معنی جمع باریست و الفتح ملا شده و فاد کشته که در خوی تا شتر جمع  
و فر و هر دو کله **بفتح** الفتح و کار کردن شتر و میوه **بفتح** الفتح و کوشای  
و تکلف نمودن و عمل کردن و روشن شدن و تکلف نمودن زاده از صلاقت  
و زیاده و فایز شدن بر کسی و کوشیدن نفسی الفتح زبان فرایح و شتر و جان ای  
و تکلیف از بسیاری مادی **بفتح** الفتح کیت خوشبوی زرد که از زمین بر می آید  
و با فرسی کا چشم خوردند و هر کس و هر کس و بی است بر و الفتح است و شتر و  
است سپید و سپند در نه آورده و الفتح است از اذلت ذوق و آن مقدار شتر

بلاک